

جنبش کارگری، بن بست تاریخی و ناگشودنی فرمیسم

رفرمیسم در هر دو بلوک بندی اش، راست اتحادیه ای مسالمت جو و چپ حزب آویز میلیتانت، اسیر بن بستنی انفجار آمیز و طوفان انگیز است. سرچشمه بن بست در چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی، در ژرفنای شیوه تولید سرمایه داری قرار دارد. باید اینجا را کاوید، اما نخست طول و عرض این بن بست را باید دید و با دقت نظر انداخت. شمار اعضای اتحادیه های کارگری بزرگ دنیا، در طول دهه های اخیر با شتاب خیره کننده ای روند کاهش داشته است. این ریزش در کشورهای اسکاندیناوی از همه جا کمتر بوده است، با این وجود حتی در سوئد، ام القرای رفرمیسم سندیکالیستی، سکنداران سفینه قدرت اتحادیه ای را به وحشت انداخته است. فقط در سال 2016 بیش از 30 هزار کارگر، «LO» (سازمان سراسری کارگران سوئد) را ترک گفته اند و به هیچ تشکل سندیکائی دیگر نیز روی نیاورده اند. خروج توده کارگر از اتحادیه ها به ویژه بی اعتمادی عمیق نسل جوان فروشنده نیروی کار به این نهاد نظم سرمایه یا مائین سرکوب هر مبارزه رادیکال ضد سرمایه داری طبقه کارگر در سایر جوامع اروپائی و در سراسر جهان بسیار گسترده تر و شتابناک تر است. اتحادیه معدنچیان انگلیس در نیمه نخست دهه 80 سده بیست، با فراخوان خود حدود 120 هزار کارگر معدن را یک سال تمام، در سنگر کارزاری مامشات آمیز و سندیکالیستی به صف نمود. تعداد اعضای این امامزاده فریب رفرمیسم اکنون به 30 هزار نفر هم نمی رسد.

روند فروپاشی جنبش اتحادیه ای در سراسر جهان چشمگیر است و این روند دقیقاً روبه متضاد چیزی است که در نیمه دوم سده نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم دیدگان انسانها را به خود می دوخت. برخلاف آنچه همگان می پندارند، پویه شکل گیری، عروج یا گسترش انفجار آمیز جنبش اتحادیه ای در آن دوره ها، از شور و شوق آگاهانه و سرمایه ستیز طبقه کارگر به سازمانیابی یا مبارزه متحد طبقاتی نشأت نمی گرفت. چنین پنداری مالامال از توهم و به ویژه همراه با گمراهسازترین وارونه پردازی ها است. توده کارگر هیچ گاه، در هیچ گوشه تاریخ، شیفته و دلباخته سندیکالیسم نبوده است و دست به کار ساختن سندیکا یا اتحادیه به معنای متعارف، رایج و مستولی آن نگردیده است. کارگران همه جا، همواره و از همان آغاز راه تشکل، همپیوندی، همجوشی طبقاتی پیش گرفتند. این جهتگیری را از بدو پیدایش خود اتخاذ نمودند، اما نه قانون گرایانه، نه آویزان به نظم نسخه پیچی سرمایه، نه در راستای حصول اجماع با بورژوازی، که کاملاً بالعکس، برای آنکه در همان حالت خودپو، خودجوش، تا هر کجا که زندگیشان حکم و شعورشان قدمی داد، قدرت طبقاتی خویش را وارد میدان کنند، این قدرت را به کار گیرند و علیه شدت استثمار، ددمنشی سرمایه داران و اساس استثمار سرمایه داری اعمال نمایند. تاریخ سده های 14 و 15 تا دهه های نخست قرن نوزدهم آکنده از گویاترین شواهد این ماجرا است. رخدادهائی از نوع قیام «چومبی» در ایتالیا، شورش کارگران «میدل سکس» و مانوفاکتورهای انگلیس، جنبش موسوم به «تورینگن» در مولهاوزن آلمان تا «شوالیه ها» در امریکا بعلاوه بنمایه و بنیاد شناخت ماتریالیستی رادیکال تاریخ نیز به اندازه کافی بر درستی غیرقابل انکار این ادعا صحه می نهند. این نکته را در جاهای مختلف به مناسبت های متفاوت توضیح داده ایم و در اینجا موضوع گفتگوی ما نیست. بحث بر سر رویش، گسترش، میداننداری و عروج جنبش اتحادیه ای بود. این جنبش مشروعیت و جواز مصرف خود را از سرمایه یا طبقه سرمایه دار گرفته است. این بدان معنی نیست که مالکان کارخانه ها یا دولتمردان سرمایه در یک خلوت پرجلال عقلانی، ایده برپائی سندیکا را کشف کرده اند، بیریق سندیکاسازی بر دوش گرفته اند و توده های کارگر را مجبور به ساختن اتحادیه نموده اند!! اساساً سخن از فریبکاری یا حتی سیاست پردازی سرمایه داران نیست. حرف حول سرمایه و فرارسته های فکری، ایدئولوژیک، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی شیوه تولید سرمایه داری است. همان فرآجوشیده ها و برتافته هایی که ایدئولوژی، اندیشه

و ارزش های انسانی، اخلاقی، سیاسی، مدنی، حقوقی طبقه سرمایه دار را تشکیل می دهند. سرمایه به دلایل معین و زیر فشار نیازهای ذاتی خود، مجبور به پیچیدن نسخه سندیکالیسم و جنبش اتحادیه ای بوده است و این نسخه را سلاح دست یا نوشداروی حیات خود در پهنه پیکار علیه توده های کارگر و جنبش کارگری در بخش بزرگی از دنیا کرده است. نظم تولید، سیاسی، مدنی، حقوقی و ایدئولوژیک جزء گسست ناپذیر و سرشتی چرخه ارزش افرائی سرمایه و شیوه تولید سرمایه داری است. نیروی کار خریداری شده باید مصرف گردد و ارزشی عظیم مزید بر ارزش نهفته موجود در کار مرده پیشین تولید نماید، کارگر باید به طور کامل از کارش، از تعیین سرنوشت کار و تولیدش، از پویه تقریر چند و چون زندگی انسانی و اجتماعی خود جدا ماند، این جدائی باید مستمرا و لاینقطع بازتولید شود. بنیاد هستی سرمایه بر این مبانی، اجبارها و بایدها استوار است. جبر موجودیت و بقای تولید سرمایه داری است که کل این اجبارها و بایدها را قانون زندگی و شرط زنده ماندن انسان ها سازد. تبدیل این مقدرات، احکام و نوامیس به شیرازه مدنیت، حقوق، سیاست و فرهنگ حاکم در زمره حیاتی ترین و اساسی ترین نیازهای سرمایه است. تولید سرمایه داری به همان اندازه نیازمند استیلا و حاکمیت این قوانین مدنی، حقوقی و اجتماعی است که به مواد خام، ماشین آلات و تمامی اجزاء تشکیل دهنده سرمایه ثابت محتاج است. موضوع ساده است، اما سرمایه آن را با دنیاها وارونه پردازد، به صورت متضاد بازسازی و حاصل این بازپردازی شیدانه را خورد و خوراک شعور توده کارگر ساخته است. اصل ماجرا این است که موجودیت، خودگستری و بقای سرمایه داری بدون سرکوب قهرآمیز و فزاینده جنبش کارگری ممکن نیست. سرمایه بدون توسل به قهر، شبیخون و قتل عام طبقه کارگر نمی تواند وجود داشته باشد، جعل این حقیقت متقن یکی از کثیف ترین و رسواترین دروغهای هویتی سرمایه است. رابطه خرید و فروش نیروی کار در اساس هستی خود، سرچشمه، مولد و موجد کلیه اشکال قهر، سرکوب و بربریت است، بنیاد بردگی مزدی بر ساقط سازی بی مهار کارگر از هر گونه دخالت آزاد و انسانی در سرنوشت کار، تولید، محصول کار و زندگی خود استوار است. تصور وجود چنین نظام، رابطه یا مناسباتی بدون دهشتناک ترین صورت بندی های جوراجور سرکوب و قهر ضدانسانی علیه طبقه کارگر، آتشفشان دروغ بافی، تحریف و قلب واقعیت است. همه بحث بر سر معنای زمینی، طبقاتی و واقعی سرکوب است. قهر اقتصادی مرگبارترین شکل و مادر همه قهرها است، قانونیت، حق رأی، دموکراسی، مدنیت، حق اعتراض، حق تشکل، آزادی بیان و کل آنچه که جامعه مدنی نام گرفته است، همه با هم و هر کدام بیش از دیگری ابزار قهر سرمایه برای تحمیل جدائی کارگر از کارش و ساقط بودن وی از حق دخالت در چند و چون کار و زندگی خود است. یکی از دروغ پردازی های عظیم بورژوازی به طور اخص احزاب و اردوگاههای چپ نمای این طبقه آن بوده است که سناریوی دموکراسی، حقوق مدنی، به اصطلاح آزادی های سیاسی معلوم الحال یا کل سناریوی جامعه مدنی را از یک سوی حاصل جدال سرمایه داری با سلطنت و کلیسا و نهادهای قدرت پاسدار شکلهای تولیدی پیشین خوانند و از سوی دیگر به حساب عقب نشینی بورژوازی در مقابل جنبش کارگری بگذارند. تردیدی نیست که رگه هایی از واقعیت در این گزاره ها وجود دارد، اما نکته اساسی آنست که احزاب لنینی، سوسیال دموکراسی، کمونیسم اردوگاهی و شاخه های پرشمار آنها این رگه های به ظاهر واقعی را تبدیل به پرده ای سراسر آهنین بر روی بنمایه اصلی ماجرا نموده و از این طریق به شستشوی مغزی توده های کارگر پرداخته اند. بورژوازی قطعا از همان نخستین روزهای ظهور تاریخی خود، با امواج سنگین و پرخروش مبارزه طبقاتی توده های کارگر مواجه بوده است. به گفته مارکس «کارگر با پیدایش خود مبارزه اش را علیه سرمایه آغاز کرده است» در آن زمان نه «حق اعتصاب» وجود واقعی داشت، نه سخنی از «حق» اعتراض و تظاهرات بود، نه گوش هیچ سرمایه داری از شنیدن فریاد «حق تشکل» دچار آشفتگی می شد، نه «حق غرامت بازنشستگی» جایی در مشاجرات اشغال می نمود، نه «حق بیمه بیماری» هیچ صاحب کارگاهی را به هراس می انداخت. فراتر از همه این ها چیزی به

نام «قانون کار» فضای جنگ و ستیزها و کارزارها را تیره نمی ساخت و ذهن هیچ یک از طرفین جنگ، نه کارگران و نه سرمایه داران را به خود مشغول نمی کرد. اصلا «قانون» و «قانونیت» و «قانون سالاری» راه خود را به پهنه مبارزه طبقاتی جاری میان دو طبقه متخاصم در حال بالندگی و میدان داری و بلوغ باز نکرده بود. از این ها هم فراتر، طبقه سرمایه دار هنوز دولت خود را نداشت و برای کشتار کارگران به میلیتاریسم سرواژ و قوای سرکوب فئودالی توسل می جست. دو طرف، کارگران و سرمایه داران با هم می جنگیدند، چگونگی خرید و فروش نیروی کار، موازنه میان کار اضافی و لازم، کل آنچه مربوط به موجودیت، گسترش و بقای رابطه تولید اضافه ارزش می شد موضوع جدال و ستیز مستمر این دو نیرو بود. توده های کارگر فقط فشار استثمار، سببیت و درندگی سرمایه داران را تحمل نمی کردند، کوه عظیم بی حقوقی ها و ستمگری های فئودالیسم را هم بر زندگی خویش آوار می دیدند. صاحبان سرمایه نیز فقط با کارگران نمی جنگیدند. آنها نیز با سلطنت و ساختار نظم کهنه در مناقشه و بده و بستان قرار داشتند. بحث ما در اینجا آناتومی تاریخ آن دوران نیست. کل سخن حاضر بر سر چگونگی صف آرائی دو طبقه سرمایه دار و کارگر در آن دوره و چگونگی انکشاف تاریخی این جدال است. گفتیم که قانون، حق تشکل، حق اعتصاب، حق تظاهرات، حق آزادی بیان و لیست طولانی «حق» های معلوم الحال، نظم سیاسی، دموکراسی، مدنیت و دولت متعارف سرمایه داری هنوز تاریخ را آلوده خود نساخته بودند. به جای همه اینها جنگی جریان داشت که یک سوی آن را قدرت سره طبقاتی یا قدرت ضد سرمایه داری کارگران و سوی دیگرش را قدرت سرمایه و سرمایه داران بعلاوه دستگاههای اختاپوسی سلطنت فئودالی تعیین می کرد. توده های کارگر برای تحمیل خواست های خود چرخ تولید سرمایه را از چرخش فرو می انداختند و نظم تولید و دورچرخ سرمایه را دچار تعطیل، اختلال و آشوب می نمودند. در طرف مقابل، سرمایه مقدم بر هر چیز به قهر اقتصادی توسل می جست. اعتصاب کنندگان را اخراج می کرد و به ورطه گرسنگی می انداخت. از لشکر عظیم خلع ید شدگان و ارتش وسیع بیکاران برای جایگزینی آنها بهره می گرفت. خیل اعتصاب شکنان را وارد میدان می کرد. فشار کار را سهمگین تر و جانخراش تر می ساخت. روزانه کار را به گونه رعب انگیزی طولانی می کرد، شرایط کار را مرگبارتر می نمود. زنان کارگر حتی زنان باردار را با بیشترین قساوت به کارهای نفس گیر، شاق و غیرقابل تحمل وا می داشت. کودکان را در سیاهچالهای سودسازی مرگ آور آماج وحشیانه ترین شکل فشار استثمار می کرد. بورژوازی همزمان برای سرکوب و به خون کشیدن اعتراض کارگران از ارتش و نیروهای قهر شاهنشاهی، از کلیسا و تمامی نهادهای قدرت سرواژ بیشترین بهره ها را می برد.

شدت فزاینده استثمار و بربریت انفجارآمیز سرمایه، جنب و جوش متقابل، ضد سرمایه داری و روزافزون توده های کارگر را به دنبال آورد. جنبش های عظیم سرمایه ستیز کارگران شروع به بالیدن و میدان داری کرد. جنبش هائی فاقد هر نوع زعیم، قائد، حزب و نیروی بالای سر، جنبش هائی که واکنش خودانگیخته و قهری بردگان مزدی سرمایه در مقابل شلاق کشنده استثمار و طوفان توحش سرمایه بودند. در نقطه ای زبانه می زدند، آهسته یا شتابان مشتعل می شدند، گاه تبدیل به خیزش های پرشکوه منطقه ای و حتی سراسری می گردیدند، سازمانیابی مناسب خود را احراز می نمودند. مبارزه اقتصادی و سیاسی را به هم می آمیختند و در کلیه این عرصه ها یا جهتگیریها، نطفه های واقعی قدرت طبقاتی یا ضد سرمایه داری، کل پشتوانه، زرادخانه و آتش واقعی توپخانه آنها را تعیین می کرد. جنبش لودیسم با تمامی اشکالات اساسی و تاریخی خود، با همه فتور و فروماندگی و سترونی و شکست زائی خود، از جمله این خیزش ها بود. شورشی که نطفه اولیه اما خالص سرمایه ستیزی سرشتی پرولتاریا را در اندرون خود حمل می نمود و مارکس در توصیف آن گفت «کارگر وقتی به ماشین حمله می کند سرمایه را آماج نبرد خود می گیرد». «لودیسم» در سطحی وسیع توده های کارگر مهم ترین مناطق صنعتی انگلیس را به هم پیوند زد، کارگران حوزه های مختلف از سنگتراشی، ساختمان، ذغال

سنگ یا سایر معادن گرفته تا ریسندگی، بافندگی و کارگزاران سرباز، نان روز خود را با لودیه‌ها تقسیم کردند و به حمایت بسیار پرشکوه از آنها برخاستند. خیزش لودیسم همزمان بورژوازی را دچار وحشت کرد. پایه‌های بقای سلطنت را بیش از پیش لرزاند، وحشت از موج قدرت کارگر ملاط آمیختگی عجزآمیز این دو نیرو گردید، پارلمان حکم کشتار داد و صدور مصوبه تیرباران بیرق قانونگزاری، دموکراسی، مدنیت و حقوق سرمایه شد. جنبش مرزهای انگلیس را در نوردید، فرانسه، آلمان، اسپانیا، ایتالیا و جاهای دیگر را در گردباد خود پیچید. قرن نوزدهم با خیزش لودیسم آغاز شد اما طبقه کارگر اروپا جنبش پشت سر جنبش زائید، «چارتیسم» آفرید، قیام‌های لیون و پاریس و فراوان خیزش‌های دیگر برپا کرد، توفان اعتصاب راه انداخت و سراسر قاره را دستخوش این توفان کرد. همان وضعی را پدید آورد که مارکس آن را «گشت و گذار شیخ کمونیسم در اروپا» خواند. شبی که خواب از دیده سرمایه‌ر بود و بورژوازی قاره را در ستیغ وحشت، هراسناک سقوط ساخت. آیا اینها، این حرفها، صحافی خلسه‌های رخوت برای بیان نستالوژیک افتخارات کهن اجدادی!! بازگشت به دوره عتیق!! یا سرودن چکامه تکریم برای مبارزات ابزارشکنانه یأس آمیز پیشینیان است. فقط ورشکسته‌ترین دوره گردهای سوداگر سود و قدرت یا زبون‌ترین و بی‌شرم‌ترین عمده و اگر مهندسی افکار توده‌های کارگر می‌توانند چنین شائبه‌ای را القاء کنند. کارگران در آن روز خشم و نفرت خویش علیه استثمار سرمایه‌داری یا قهر خود علیه گرسنگی، ستم و بی‌حقوقی مولود رابطه خرید و فروش نیروی کار را به هر شکلی که می‌توانستند، با سلاح و ساز و برگ که در آن روزگار، به فکرشان می‌آمد، با اندیشه و شعور متعین وقت، با قدرت آن ایام خود به منصفه ظهور می‌رساندند. کاملاً پیداست که آنچه انجام می‌دادند نازل‌ترین و عقب‌مانده‌ترین شیوه کارزار بود، اما نکته اساسی و تعیین‌کننده آنست که این سطح پائین و ابتدائی پیکار، اولاً آیین سرمایه‌ستیزی خودپوی طبقه کارگر و ثانیاً مظهر اتکاء بدون هیچ پیرایه، آلابش و آلودگی توده‌های کارگر به قدرت طبقاتی خود در میدان جنگ علیه بورژوازی بود. کارگران به هیچ قانون، حقوق، مدنیت، قرارداد یا میثاق اجماع با سرمایه‌دخیل نمی‌بستند، به هیچ ساختار قدرت یا هیچ نهاد نظم بورژوازی تمسک نمی‌جستند، هر چه داشتند، قدرت اتحاد، همبستگی و پیوستگی طبقاتی خویش بود که آن را در تیر می‌کردند و یگراست به قلب تپنده رابطه خرید و فروش نیروی کار، به چرخه تولید سود و ارزش افزائی سرمایه‌نشانه می‌فتند، فضای جنگ در آنجا به شکل بعد، مه‌آلود نبود، غبار توهم به اجماع و سازش، آویختن به قانون آشتی، پناه آوردن به پارلمانتاریسم و دموکراسی، تکدی حق اعتصاب، آزادی بیان، اجازه تشکل و نوع اینها شعور کارگران را آزار نمی‌داد و پویه شناخت آنان را با شرنگ رفرمیسم مسموم نمی‌ساخت.

این دوره اما بسیار سریع پروسه انطوای خود را پیچید. سرمایه‌داری به رشد خود ادامه داد. وارد عظیم‌ترین فازهای گسترش گردید، سراسری و بین‌المللی شد. شکوفائی و توسعه غول‌آسانی که بیش از هر چیز و مقدم بر همه چیز خود را در پهنه افزایش بی‌عنان بارآوری کار ظاهر ساخت. شیوه تولید سرمایه‌داری کلیه پیشرفت‌های دانش انسانی، تمامی دستاوردهای علمی، همه کشفیات، اختراعات و ابداعات تکنیکی را ساز و برگ سیر صعودی هر چه بیشتر بارآوری کار نمود، سترگ‌ترین انقلابات صنعتی، اطلاعاتی و انفرماتیک را راه انداخت، چهره جهان موجود را دستخوش سهمگین‌ترین تحولات کرد و کل اینها، سیلاب مهیب حاصل تمامی این پیشرفت‌ها و دگرگون‌سازی‌ها را یگراست به گنداب تشدید فشار استثمار نیروی کار، سنگین‌سازی افسانه‌ای کفه سود یا کار اضافی توده‌های کارگر و هیچ ساختن و کاهش نفرت انگیز کار لازم یا وسایل معیشتی طبقه کارگر سرشکن نمود. سرمایه‌داری به یمن این فرایند، ظرفیتی بسیار بیشتر از دوره پیش‌احراز کرد، قدرت میداناری خود را به اوج برد. فرصت یافت به خواست‌های اندک معیشتی، سیاسی، مدنی و رفاهی لایه یا لایه‌هایی از یک بخش طبقه کارگر بین‌المللی به صورت گذرا، پاسخ مساعد دهد. منحنی بالارونده خیره‌کننده نرخ اضافه‌ارزش‌ها، این توان را به بورژوازی داد تا ضمن راندن سفینه پیروزی بر اقیانوس

پرخروش سودها و سرمایه ها، بهای نیروی کار را با هزینه خورد و خوراک، پوشاک، دارو و درمان یا آموزش اولیه بخشی از بردگان مزدی دو قاره اروپا و امریکای شمالی عجالتا همتراز کند، به بیان دقیق تر این همترازی را پذیرا گردد. بورژوازی از این کار استقبال می کرد. کسانی که مجلدات مختلف گروندریسه، کاپیتال یا کلا متون نقد اقتصاد سیاسی مارکس را تعمق نموده اند خوب می دانند که مثال مارکس در کل این نوشته ها برای نرخ اضافه ارزش شاخص صد در صد است. پیداست که او این رقم را صرفا به صورت مثال استفاده می نماید اما در پشت همین مثال و توضیحات تمثیلی واقعیتی کتمان است. مارکس مثل همه کالبدشکافی ها و تحلیل های دیگرش این مثال را از آسمان نمی گرفت، از ژرفنای زندگی زمینی کارگران و شرایط موجود تاریخی می کاوید. در روزگاری که او این متون را می نوشت و تنظیم می کرد واقعیت نرخ استثمار نیروی کار همین حدود بود. واقعیتی که در سال های بعد حتی در آواخر عمر خود مارکس دچار دگرگونیهای عظیم گردید. این نرخ به جای صد درصد، چند و بعدها چندین صد درصد شد. شرایط امپریالیستی تولید سرمایه داری، صدور سونامی وار سرمایه به اقصی نقاط عالم، استیلای رابطه خرید و فروش نیروی کار بر تمامی واحه ها و کومه های مسکونی یا حتی غیرمسکونی کره ارض، دستیابی سرمایه به میلیاردها نیروی کار شبه رایگان در حوزه های جدید انباشت، نقش مسلط سرمایه اجتماعی کشورهای اروپای غربی و امریکا در بازار جهانی، تعیین قیمت های تولیدی و نرخ سودهای بین المللی، برخورداری این بخش سرمایه جهانی از عظیم ترین سهام سود، قدرت و حاکمیت در دنیا، همه و همه بر شدت روند مذکور افزود. همه اینها با هم و در ترکیب با همدیگر این ظرفیت را برای سرمایه داری چند کشور فراهم آوردند تا در مقابل برخی خواسته های معیشتی و اجتماعی اقشاری از کارگران دست به عقب نشینی زنند. یکی، نیمی، عشری، حصه محقری از درصدهای نوین یا افزوده شده نرخ استثمارها و اضافه ارزشها را به افزایش بهای نیروی کار توده کارگر اختصاص دهند و از این طریق برای دوره ای معین، نظام بردگی مزدی را از خطر تعرض جنبش سرکش ضد سرمایه داری پرولتاریا نجات بخشند.

رخداد بالا پهنه کشت، رویش، آبیاری و شاخ و برگ کشیدن رفرمیسم در جنبش کارگری این جوامع شد. بورژوازی امکان یافت تا بساط مدنیت پهن کند، بر مسند قانون بنشیند، سناریوی دموکراسی ساز نماید، سخن از حقوق راند و کل این ها را سلاح قتل عام جنبش رادیکال سرمایه ستیز توده های کارگر بنماید، چیزی که پیش از آن وجود نداشت. طرفین جنگ، صریح و عریان در مقابل هم صف می راستند، سلاح هر دو جبهه، قدرت قهر و پیکار بود، کارگران در محدوده کارخانه، در سطح شهر، در فاصله مرزهای یک منطقه، در سراسر کشور و گاه حتی در وسعت قاره، نیروی تعرض خود را به هم می آویختند، یکی می ساختند، در تیر می کردند، به چرخه تولید شلیک می نمودند، قیام می نمودند و شریان حیات سرمایه و تولید سود را به ورطه انسداد می انداختند. سرمایه داران نیز تمامی توان نظامی، پلیسی و نیروی سرکوب خویش یا قوای عاریتی فئودالیسم را راهی میدان جنگ می کردند، فضای کارزار شفاف و بدون گرد و خاک یا سیاهی اجماع بود. اما اکنون با گسترش خیره کننده سرمایه داری به همه جای جهان، با دست اندازی قطبهای غول پیکر صنعتی و مالی سرمایه بر عظیم ترین و افسانه ای ترین سهم اضافه ارزش های حاصل استثمار پرولتاریای شبه رایگان، با دستیابی این قطب به امکان تضمین حداقل معیشتی و رفاهی اقشاری از کارگران حوزه حکمرانی، وضع دچار تغییر می شد. رفرمیسم در جنبش کارگری زمینه نمو می یافت، پایه های مادی اجماع و سازش میان لایه ای از کارگران و سرمایه می بالید. بورژوازی چند کشور اروپای غربی در یک دست، درصد محقری از اضافه ارزش های طغیان آلود حاصل استثمار مشدد کارگران دنیا و در دست دیگرش «قانون»، «اعتصاب قانونی»، «تشکل قانونسالار»، «تظاهرات قانونمدار»، «آزادی بیان و اعتراض مبتنی بر قانون»، فراخوان سازش و اجماع، حق رأی، دموکراسی، «جامعه مدنی» به میان کارگران رفت. نهفته های هر دو دست را یکجا پیش چشم جنبش کارگری باز کرد. دیناری از کوه اضافه ارزشها

را ساز و برگ کفن و دفن کارزار رادیکال ضد سرمایه داری توده کارگر ساخت. با لایه کاسبکار طبقه کارگر وارد کثیف ترین و فاجعه بارترین داد و ستدها شد. سندیکاسازی، جنبش اتحادیه ای، مبارزه قانونی، در یک کلام رفرمیسم راست سندیکالیستی از بطن این باتلاق، از گنزار بده و بستان ها و سازش های پیشنهادی سرمایه رونید. این جنبش کارگری نبود که بیرق «حق اعتصاب»، «حق تشکل»، «حق تظاهرات»، «آزادی بیان»، «قانونی شدن مبارزه» و مانند این ها می افراشت. کارگران خود بدون احساس نیاز به هیچ کدام این ها، اعتصاب می کردند، عظیم ترین اعتصابات را برپا می نمودند. صنعت نساجی شهر لیون را شش ماه تعطیل می کردند و چرخه ارزش افزائی سرمایه در یکی از صنعتی ترین کشورهای روز را از چرخش فرو می انداختند. در یورکشایر و لانکشر و همه نواحی صنعتی انگلیس، در اسپانیا و هلند و آلمان و امریکا و جاهای دیگر خیزش بعد خیزش تحویل تاریخ می دادند. کارگران هیچ احتیاجی به داشتن «حق قانونی» سازمانیابی هم احساس نمی نمودند. در نازل ترین میدانداری های خود، در همان جنبش یأس آلود ابزارشکنی، شهرها را به هم دوختند، ایالت ها را یکی کردند، کمی این سوتر بر تقدس مرزهای «ملی» بورژوازی لگد کوبیدند، انترناسیونال برپا کردند، قدرت مادی، زمینی و طبقاتی خود را به صورت انترناسیونالیستی نمایش دادند و با این کار بورژوازی جهانی را به وحشت انداختند، توده های کارگر هیچ نیازی به تکدی «آزادی بیان» و «حق اعتراض» نیز در اندیشه، زندگی و پویه پیکار خود نمی دیدند. آنها بدون داشتن این «آزادی های»!! هبه سرمایه، به پرشکوه ترین شورش ها علیه شدت فشار استثمار، علیه جنایت ها و بربریت های طبقه سرمایه دار، علیه دستگاههای اختاپوسی کشتار دست یازیدند. کارگران هیچ کدام اینها را نیاز نداشتند، به جای آنها شمشیر قدرت طبقاتی خود را از نیام می کشیدند و بالای سر سرمایه داران به چرخ می آوردند، با این شمشیر به جان صاحبان سرمایه می افتادند و تکلیف مشاجرات جاری را تعیین می کردند. در همین جا به نکته ای اشاره کنیم. خیلی ها گفته اند یا نوشته اند که «سوسیالیسم تخیلی» منادی اصلاحات یا آرایش و پیرایش سرمایه داری، پدیده دوران کودکی جنبش کارگری بوده است!! از منظر اینان مارکس این الگوی سوسیالیسم را با «سوسیالیسم علمی» و انقلابی جایگزین نمود!! کل مسأله به داستان معروف «خسن و خسین، دختران مخاویه» می ماند و به همان اندازه مستهجن و ابتذال آمیز است. اولاً مرز تمایز اشکال سوسیالیسم نه تخیلی و علمی بودن که بنمایه طبقاتی یا دقیق تر بگوئیم، بورژوائی و کارگری بودن، سرمایه مدار یا العاقر کار مزدی بودن آن است. تفکیک پارادیم های سوسیالیسم با شاخص تخیل و علم نه بر زبان مارکس جاری شده است و نه هیچ سنخیتی با شالوده نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی بورژوازی یا شناخت ماتریالیستی رادیکال او از تاریخ تکامل جوامع انسانی دارد، مبدع این تقسیم بندی انگلس و شارح یا مروج آن کائوتسکی، لنین و پیروان آنها هستند. ثانیاً «سوسیالیسم بورژوائی یا به روایت انگلس «تخیلی»! نه ابداع پرولتاریای قبل از مارکس که پیشکسوتان و دانشوران «خیرخواه»!! طبقه در حال رشد بورژوازی بوده است. همان افرادی که انگلس آنها را بر صدر می نشاند و در ستایش آنان هفت دریا را جوهر خامه خود می سازد. راستش این سخن کائوتسکی و لنین که «سوسیالیسم کشف فرزندگان طبقات دارا است»، در مورد روایت بورژوائی سوسیالیسم یا همان سوسیالیسم «تخیلی» مورد تأکید خودشان کاملاً برحق است. معضل بنیادی و ماهوی کلامشان آنست که این تعریف را بر سر سوسیالیسم و کمونیسم پرولتاریا، کمونیسم مارکسی و لغو کارمزدی آوار کرده اند. به بحث اصلی خود باز گردیم. این جنبش کارگری نبود که بیرق مبارزه قانونی و تکدی حق تشکیلات، اعتصاب، آزادی بیان و مبارزه از بورژوازی افراشت. بالعکس بورژوازی بود که با راندن کشتی بر اقیانوس پرخروش اضافه ارزشهای حاصل استثمار پرولتاریای بین المللی و یافتن بضاعت سازش با جنبش کارگری، توده های کارگر را به تمکین در مقابل قانون و حقوق و مدنیت خود و انصراف از مبارزه ضد سرمایه داری متقاعد می ساخت. ماجرا اما به اینجا ختم نشد، سرمایه داری در پروسه انکشاف سراسری و بین المللی خود بر ستیغ دستاوردهای عظیم انقلابات پی در پی صنعتی و

اطلاعاتی، با اوج بردن بارآوری کار، سیر صعودی فزاینده نرخ استثمار، کهکشانی نمودن حجم اضافه ارزش ها، فقط پایه های مادی و اقتصادی لازم برای دفن جنبش کارگری چند کشور در گورستان رفرمیسم را فراهم نساخت. همزمان و همگن شرایطی پدید آورد که کوبنده ترین و مهلک ترین ضربات را بر طبقه کارگر و جنبش کارگری جوامع یا قاره های حوزه صدور سرمایه، قلمرو دورپیمائی سرمایه جهانی و در حال انکشاف و گذار به استیلای کامل سرمایه داری نیز وارد کرد. در اینجا، در این بخش عظیم دنیا هم، اهداف استراتژیک بسیار سرنوشت سازی را زنجیروار آماج خدنگ توحش خود نمود. بخشی از بورژوازی را بر اریکه سکنداری سفینه انکشاف مناسبات نوین نشاناند و به موقعیت طبقه مسلط اقتصادی و سیاسی ارتقاء داد. برای بخش وسیع دیگر نیز تمامی امکانات اپوزیسیون نمائی، سوار شدن بر موج قهر و خشم و پیکار توده های کارگر، به برهوت بردن جنبش کارگری کشورها و تعطیل مبارزه طبقاتی را مهیا نمود. به این طیف گسترده بورژوازی مجال داد تا بیرق کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی را یکسره از دست توده های کارگر خارج و به درفشی دروغین، ارتجاعی، گمراهساز و منحط، برای تبدیل عظیم ترین بخش جنبش کارگری جهانی به لشکر جرار امپریالیسم ستیزی خلقی و ناسیونالیستی، رژیم ستیزی فراطبقاتی، انقلاب دموکراتیک، کمونیسم خلقی و بورژوائی و نهایتا جایگزینی شکلی از برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رابطه خرید و فروش نیروی کار با شکلی دیگر قلب ماهیت دهد. جنبش ضد سرمایه داری پرولتاریا را با جنبش جا به جا سازی الگویی از سرمایه داری با الگوی دیگر جایگزین سازد. فاجعه عظیمی که در طول قرن بیستم رخ داد و عوارض و آثار آن تا سالیان متمادی آتی بر سر پیکار طبقاتی کارگران دنیا آوار خواهد بود.

نظام بردگی مزدی در این قرن فقط جنبش کارگری چند کشور غربی را در رفرمیسم راست سندیکالیستی دفن نکرد، کل مبارزه طبقاتی توده های کارگر آسیا، امریکای لاتین، افریقا، اروپای شرقی و جاهای دیگر راهی گورستان رفرمیسم منحط چپ نمای میلیتانت نمود. یک سؤال مهم در اینجا آنست که آیا کل این رخدادها گریزناپذیر بودند. هر نوع پاسخ مثبت به این پرسش ایدالیسم عریان و در ستیز با شناخت ماتریالیستی رادیکال تاریخ است. اگر پرولتاریای بین المللی توان کافی برای مقابله با این روند ارتجاعی فاجعه زا را داشت قطعا سد راه وقوع آن می گردید، اما مجرد عجز و فروماندگی کارگران جهان از چالش این فرایند تنها جمعبستی که نمی زاید اطلاق گریزناپذیری بر رخ دادن آن است. جنبش کارگری این ظرفیت تاریخی و طبقاتی را داشت که به مقابله رادیکال و سرنوشت ساز با این پویه برخیزد. چرا این ظرفیت جامه جنبش نپوشید و توان فعال کارزار نشد موضوعی است که می توان پیرامونش بحث کرد. بدون شک عواملی در این گذر تأثیر بارز داشتند، پویه تحولات جاری سرمایه داری، ظهور و بسط پایه های اقتصادی لازم برای عروج رفرمیسم راست سندیکالیستی در یک بخش و رفرمیسم چپ میلیتانت در بخش دیگر از جمله این عوامل بودند، اما حرف اول و آخر را نمی زدند و مهر تقدیر و اجبار بر سیر حوادث نمی کوبیدند. آنچه اتفاق افتاد خواست یا اراده همه کارگران جهان نبود، رویکردهای متنوع و متضادی در درون جنبش کارگری بین المللی با هم تصادم داشتند، بخشی از توده کارگر هم توان ایفای نقش فائق نداشت. در میان رویکردها حتما کمونیسم لغو کار مزدی نیز بروز خاص خود را داشت. یک چیز مشخص و پیش روی ما است. اینکه برآیند همه جنب و جوش ها، جنگ و ستیزها، نقد و انتقادات و افت و خیزها یا فراز و فرودها، نهایتا زمینگیری و شکست رویکرد رادیکال ضد سرمایه داری طبقه کارگر شد. رفرمیسم در بلوک بندی ها و صف آرائیهای متفاوت خود مستولی شد و کمونیسم لغو کار مزدی به گونه رقت باری باخت، مقهور یا حتی ناپیدا ماند. یک نکته دیگر هم حتما مهم است. پویه فرگشت ها و فعل و انفعالات سترگ اقتصادی سرمایه داری در این دوران تأثیر سرنوشت ساز و کاملا مهمی بر روی میداننداری پیروزمندانه رفرمیسم و شکست یا انزوای رویکرد رادیکال ضد سرمایه داری داشت.

شرایط روز، رخساره های انفجار سرمایه داری و طغیان توده های کارگر

فاصله زمانی میان اواخر دهه هشتم سده نوزدهم تا دهه هفتم قرن بیستم را می توان قرن طلایی و از همه لحاظ پیروزمند شیوه تولید سرمایه داری خواند، درست همان دورانی که لنین، کمینترن، احزاب لنینی و اردوگاهی آن را عصر زوال، احتضار، پوسیدگی سرمایه داری خواندند. یک واقعیت را باید باحداکثر تأکید، تصریح نمود. قرن بیستم می توانست شاهد عقب نشینی، شکستهای پی در پی، سرنگونی و نابودی نظام بردگی مزدی باشد، اگر که سوسیال دموکراسی، رفرمیسم راست اتحادیه ای، راهبردهای لنینی مبارزه طبقاتی، کمونیسم خلقی، امپریالیسم ستیزی خلقی، انقلابیگری دموکراسی جویانه، اردوگاه سرمایه داری دولتی موسوم به «کمونیسم» و مانند اینها تاریخ را نمی آلودند و سایه خود را بر سر مبارزه طبقاتی توده های کارگر سنگین نمی ساختند. اگر به جای این ها، کموناردها نیرومندتر و گسترده تر می درخشیدند، کمون پاریس شکست نمی خورد، توده های کارگر دنیا نقد مارکسی اقتصاد سیاسی بورژوازی را شعور خود می کردند، انترناسیونال اول به جای فروپاشیدن راه قوام، استحکام و پالایش رادیکال می پیمود یا صدها اگر و امای دیگر که آرشیو خیالات مریخی را می سازند و از ترکیب و تزویج آنها فقط «ایکاش» خواهد زائید. آن گونه نشد، تاریخ راهی برهوت نخست گردید و یک دلیل مهمش همان گونه که بالاتر گفته شد، آن بود که سرمایه داری ظرفیت بالایی برای کشت، آبیاری و بالندگی رویکردهای سرمایه مدار و تحمیل آنها بر کارگران دنیا داشت.

این دوره اما، مدت ها است به پایان خود رسیده است. هدف از نگارش متن حاضر نیز دقیقاً بیان همین واقعیت است. سرمایه داری قرن بیست و یکم به لحاظ توان انکشاف، ظرفیت گسترش، قدرت چالش بحران ها، ابعاد بحران خیزی، به ویژه و از همه مهمتر گنجایش پاسخ به خواست های اولیه معیشتی، رفاهی، اجتماعی طبقه کارگر دقیقاً در موقعیتی متضاد با آغاز سده بیستم قرار گرفته است. تفاوت های مستعجل میان بخش های مختلف سرمایه جهانی را کنار گذاریم، سرمایه را در سطح بین المللی و سراسری آن، به مثابه شیوه تولید مسلط دنیا، به صورت سرمایه جهانی نظر اندازیم، چالش بحران از طریق هولوکاست بی امان و فزاینده علیه ابتدائی ترین مایحتاج زیستی 5 میلیارد کارگر سکنه کره زمین، تنها و تنها مشغله یا شاخص موجودیت این نظام شده است. به بیان دیگر اگر سؤال شود که نظام بردگی مزدی در فاز حاضر تاریخی خود چه می کند، یگانه پاسخش آن خواهد بود که بشریت را به طور لاینقطع به آتش می کشد تا شاید سونامی سرکش بحران ذاتی دامنگیرش را از توفش افزون تر باز دارد. سرمایه داری وارد بحران خیزترین فاز تاریخی خود گردیده است و همزمان به ورطه ای غلطیده است که سوای قتل عام دهشت زای خورد و خوراک و پوشاک، دارو و درمان، آموزش و محیط زیست انسان ها، هیچ ساز و برگ دیگری برای مقابله با طغیان انفجارآمیز بحران در زرادخانه خود ندارد. درک واقعیت، ابعاد، اهمیت و عظمت ماجرا هنگامی مقدور می شود که خوب دریابیم و با کالبدشکافی لازم قبول کنیم که این نظام مکانیسم ها، سلاح ها، راهکارها، استراتژی و زرادخانه های بحران زدائی خود را در قیاس با دوره های پیش به صورت بسیار حیرت انگیزی وسعت بخشیده است، به روز نموده است و کارسازتر کرده است. برای کندوکاو دقیق تر موضوع باید پویه وقوع بحرانها و راهبردهای سرمایه در چالش آن ها، در شرایط حی و حاضر را به گونه ای مارکسی نظر اندازیم و بشکافیم. سرچشمه و ریشه بحران بدون شک همان است که مارکس با درایت و آناتومی ژرف خود از رابطه خرید و فروش نیروی کار تشریح کرده است اما واقعیت آنست که اولاً از دهه ها پیش تا امروز بحرانها به لحاظ پویه وقوع و میدان ویژه ویرانسازی شکلی متفاوت با گذشته قرن نوزدهمی خود احراز نموده اند، ثانیاً تولید سرمایه داری در چالش و مهار آنها به ساز و برگها یا مکانیسم هائی بسیار رمزآمیزتر، مخوف تر، مدرن تر، نهادینه تر، کارگرکش تر و جنایت آمیزتر روی آورده است. روال بروز بحران ها تا اواخر سده نوزدهم، حتی نیمه اول

قرن بیستم چنان بود که گرایش سرشتی افت نرخ در پروسه تولید، در مقطعی معین بر تمامی عوامل خنثی ساز فعال درون پویه ارزش افزائی سرمایه، غالب می شد، نرخ تولید اضافه ارزش از نرخ انباشت عقب می افتاد، بحران سرتاسر چرخه تولید و بازتولید و سامان پذیری چندین قلمرو اقتصادی یا کل سرمایه اجتماعی یک کشور را فرا می گرفت و میان موج خود می پیچید. کارخانه، پشت سر کارخانه ورشکست می شد، تاجر بعد از تاجر به ورطه افلاس می افتاد، فروشگاهها یکی بعد از دیگری تعطیل می شدند، کوه تولیدات در انبارها خاک می خوردند و بدون مشتری می ماندند، قحطی همه جا را می گرفت. سرمایه داران زیادی توان پیش ریز سرمایه از دست می دادند، بخش عظیمی از توده های کارگر جانی برای فروش نیروی کار نمی یافتند و فراوان حوادث این نوعی دیگر رخ می داد. در آن دوره اهرم های رایج سرمایه برای خروج از ورطه بحران و از سرگیری رونق هم شباهت چندانی به ساز و برگ های اختاپوسی امروز این نظام نداشت. سرمایه داران دست به کار اخراج گسترده کارگران می شدند، لایه های پائین تر طبقه سرمایه دار کارگاه، زمین، تجارخانه، ماشین آلات و کلا سرمایه خود را برای پرداخت بدهیهای خود با کمترین بها به رقبای نیرومند یا غولهای سرمایه داری واگذار می نمود. سرمایه خود را پالایش می کرد، فشار استثمار را سهمگین تر می ساخت، روزانه کار را طولانی تر می نمود، بر شدت کار، هر چه بیشتر می افزود، فاز جدیدی از تلاش برای رشد تکنیک، توسعه اختراعات، افزایش بارآوری کار و به اوج بردن حجم اضافه ارزش ها را دستور کار می کرد یا مشابه این کارها را انجام می داد. سرمایه داری دهه ها است که توانسته است کل این روندها، پیچ و خم ها، ساز و برگ ها و مکانیسمها را بازپردازی سهمگین بشرستیزانه کند. قبل از هر چیز اهرم های خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود را به گونه ای حیرت انگیز مدرنیزه و افسونگر سازد. فقط به چند نمونه اشاره کنیم. کاهش هزینه تولید از جمله کاهش هزینه تشکیل بخش ثابت سرمایه یکی از راههای مقابله با گرایش نزولی نرخ سود است. در دوره های نخست توسعه سرمایه داری بالا بردن بارآوری کار مهمترین یا کارآمدترین حربه این نظام برای پائین آوردن قیمت ها و تنزل هزینه تولید را تعیین می کرد. فرایندی که همزمان فشار سهمگین عوارض متضاد خود را بر گرده سرمایه سنگین می نمود، از یک سو بهای کالاهای تشکیل دهنده جزء ثابت سرمایه را کاهش می داد، اما از سوی دیگر به طور همامیز ترکیب آلی سرمایه را بالا می برد و روند تنزل نرخ سود را سرعت می بخشید. سرمایه در زمان حال از این اهرم بیش از پیش بهره می جوید و کل انقلاب تکنیکی و اطلاعاتی دوره اخیر را در همین راستا به کار گرفته است اما در کنار آن اهرم هائی به همین اندازه مؤثر و چاره گر وارد میدان ساخته است. فقط به آنچه در عرصه محیط زیست برای تحقق همین هدف یعنی تنزل هزینه تولید بر سر بشریت آورده است و می آورد خیره شوید. کل خورد و خوراک و پوشاک، کل مایحتاج معیشتی، کل ظروف و وسائل خانگی، کل هوای تنفسی، زمین زندگی، آب آشامیدنی، و جب به و جب کوهها، قطره، قطره آب دریاها، فرش زیر پا، کومه مسکونی، زیرانداز و روانداز، جنگل و دشت و صحرا و همه چیز را به مهلک ترین سموم آلوده است فقط به این خاطر که هزینه تولید، حمل و نقل، نگاهداری، سامان پذیری و در یک کلام بهای تشکیل سرمایه ثابت و هزینه تولید کالا را کاهش دهد و به همان میزان سود خود را دچار افزایش سازد. سرمایه سبعانه ترین شکل کشتار بشریت را سلاح مقابله با گرایش افت نرخ سود کرده است.

سرمایه داری دیرگاهی که برپائی کارخانه، یکی از بارزترین شاخص های وجودی خود را تعطیل کرده و به دست تاریخ داده است. به جای ایجاد کارگاه، تحمل هزینه ساختمان و ماشین آلات، احداث راه، حمل و نقل یاسایر تأسیسات، کامیونهای غول پیکر قطعات الکترونیکی را یکر است در عمق کومه دختر فیلیپینی، چینی، بنگالی، هندی، افریقائی و امریکای لاتینی خالی می کنند تا در آنجا انواع و اقسام کامپیوترهای گرانبها مونتاژ و برای فروش راهی تمامی قاره ها و سراسر بازار سرمایه داری گردد. سرمایه در همین راستا کارگر استخدام نمی کند، آنچه را که روزی، روزگاری با هراس از

برق قدرت پیکار توده های کارگر، از وحشت تکرار انقلاب ژوئن 1848 فرانسه، قیام پرشکوه کموناردها، انترناسیونال اول یا آوازه انقلاب اکتبر، به صورت اشتغال رسمی، غرامت دوره بازنشستگی، بیمه درمان، خسارت ایام بیکاری و مانند اینها قبول کرده بود، اکنون دیری است که دستخوش دهشتناک ترین سلاخی ها نموده و هر روز بیش از روز پیش می نماید، نظام سرمایه داری همه این بربریت را پویه روتین و ملاط و مصالح چرخه تولید خود ساخته است تا از این طریق هزینه تولید را کاهش دهد، با گرایش نزولی نرخ سود مقابله کند و وقوع بحران ها را به تعویق اندازد. این رشته سر دراز دارد. سرمایه داری زمان درازی است که بیمارستان نمی سازد. هر سال شمار کثیری درمانگاه، آزمایشگاه، بیمارستان و مراکز درمانی را تعطیل می کند. دیگر مدرسه نمی سازد. هر سال انبوهی از مدارس ابتدائی و متوسطه را در پیشرفته ترین قطب های صنعتی جهان و کانون های پرخروش رفاه از ادامه کار باز می داد و پروانه بقای آنها را ملغی می سازد. سرمایه داری دیگر نه فقط مرکز نگهداری معلولان و پیران و ازکارآفتادگان تأسیس نمی کند که زنجیروار این مراکز را می بندد و منحل می نماید. سلاخی و امحاء این امکانات، فرار از تحمل هزینه تأسیس مرکز کار، کارخانه کردن کومه نفرین شدگان کارگر در اقصی نقاط عالم، تعطیل تاریخی افزایش نیروی کار یا کاهش چشمگیر شمار کارگران حتی به صورت مطلق و نه فقط نسبی در عظیم ترین بخش جهان، جایگزینی تجارتخانه ها، فروشگاهها و نمایشگاههای عرضه محصولات با داد و ستدهای اینترنتی، کوبیدن مهر الغاء بر بیمه بازنشستگی، بیمه درومان و هزینه نگهداری معلولان و پیران، تعطیل بیمارستان ها، مدارس، مراکز درمانی یا لیست بسیار مفصلی از بربریتها علیه طبقه کارگر، راهکارها و مکانیسم های تازه سرمایه در چالش سیر رو به افت نرخ سود هستند. به همه اینها و به طومار طولانی اهرم هائی از این دست، نکته ای را هم اضافه کنیم. اینکه بحث مطلقا بر سر توسل سرمایه به این اهرمها در شرایط ویژه بحران نیست. عصاره سخن آنست که کل اینها اولاً اجزاء پیوسته و روتین چرخه ارزش افزائی سرمایه و شرط حتمی تداوم این ارزش افزائی شده اند، ثانیاً سرمایه برای مقابله با تنزل نرخ سودها مجبور است مستمرا این نوع راهکارها را بازکوی، گسترش و تعمیق بخشد. فرایند کشتار و نابودسازی بشر شرط اساسی بقای سرمایه داری گردیده است. به وجه دیگری از ماجرا بپردازیم.

مجرای آفتابی شدن و طغیان بحرانها نیز به لایبرنتی سیاه و قهرآگین تبدیل شده است که با گذشته های دور تفاوت فاحش دارد. در سده قبل همان گونه که پیش تر تصریح شد، بحران شیرازه هستی سرمایه داری را از هم می پاشید. خیل کثیر سرمایه ها ورشکسته می شدند و در سرمایه های بزرگتر ادغام می گردیدند، صاحبان آنها به ورطه فروش نیروی کار می افتادند، لباس کارگری می پوشیدند، سرمایه داری برای پالایش بحران محکوم به پالایش سرمایه داران بود، شمار غول های انحصاری رو به فزونی می رفت و جمعیت طبقه سرمایه دار روند کاهش می پیمود. چالش بحران، سریع یا کند، رونق می زائید، دوره های رونق طوفان تحولات تازه راه می انداختند. تعطیلی کارگاه، ورشکستگی تاجر، انسداد انباشت، توقف چرخه تولید، رکود بازار، سونامی فقر، طغیان فلاکت، انفجار بیکاری، جای خود را به روئیدن کارگاههای مدرن تر و گسترده تر، کثرت نوین بازرگانان، خروج بی سابقه پیش ریز سرمایه، زرق و برق خیره کننده تکنیک های نوین تولید، رواج افسانه ای خرید و فروش کالا، کاهش هر چند ناچیز فقر و فلاکت و بالاخره رونق اشتغال می داد. به بیان دیگر سرمایه داری به حکم هستی خود بحران داشت، اما از دل هر بحران رونق چشمگیر سر بر می آورد. این وضع هم روزگاری است که پایان یافته است. از موارد نایاب و کمیاب مانند چین چند سال اخیر که بگذریم - مثالی که البته بحث خاص خود را دارد - در سراسر جهان روز سرمایه داری پدیده رونق به گورستان رفته است. بحران همیشگی و همه جا گیر و صاحبخانه است. بحران ها به جای رونق بحران می زایند، با این وجود ورشکستگی سرمایه داران به شیوه گذشته اتفاق نمی افتد. تعطیلی کارگاهها، حداقل در وسعت سابق چشم ها را خیره خود نمی کند. هیچ سرمایه داری

مجبور به فروش نیروی کارش نمی‌گردد، کاملاً بالعکس شمار صاحبان سرمایه افزایش می‌یابد. به جهنم سرمایه داری اسلامی نگاه کنید. 43 سال است بحران می‌توفد و به موازات آن زاد و ولد طبقه سرمایه دار و ظهور سرمایه داران مالک اقلام کهکشانی سرمایه، همه دنیا را خیره خود کرده است. چرا چنین است؟ پاسخ نه خیلی ساده اما رمزآمیز هم نمی‌باشد. سرمایه داری در فاز حاضر تاریخی خود این توان را یافته است که غرش سونامی وار و برهوت آفرین بحران بر چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی را بسیار بیش از پیش تغییر مسیر دهد، پویه پالایش اندرونی مورد نیازش برای چالش بحران را هم به شیوه ای متفاوت با قبل پیش برد. بازار بورس، دولت معاصر و مؤسسات غول پیکر مالی از نوع صندوق بین المللی پول یا بانک جهانی ساز و کارهای بسیار مؤثر تحقق این تفاوت ها و جا به جایی های فاحش هستند. صدر و ذیل یا نقش بازی اول تا آخر همه این اهرم ها، ساز و برگ ها و آکتورها نیز یک چیز است. اینکه سونامی ویرانی آفرین بحران را به جای آنکه بر شیرازه هستی سرمایه سرشکن شود، یکر است و با تمامی توفندگی، سرازیر کومه ها، سفره های خالی و زندگی مستمرا در حال سلاخی 5 میلیارد کارگر سکنه کره زمین سازند. تراستهای بزرگ صنعتی یا مالی، در خطر فروپاشی و ورشکستگی حتمی قرار می‌گیرند. دولت سرمایه ارقام نجومی دهها میلیارد دلاری مالیات مأخوذ از توده های کارگر و در واقع بخشی از کار اضافی استثمارشدگان کارگر را در یک چشم به هم زدن واریز حساب های بانکی سرمایه داران صاحب تراست می‌کند. دولت به عنوان سرمایه تعیین یافته در ساختار حاکمیت و قدرت، نقش شاهین ترازوی توزین ارزشهای تولید شده طبقه کارگر به کار اضافی و لازم را بازی می‌کند، به محض احساس نیاز سرمایه به سود افزون تر با برنامه ریزی وحشیانه ترین هولوکاستها علیه خورد و خوراک و دارو و درمان و آموزش و همه چیز کارگران کفه اولی را هرچه سهمگین تر سنگین و دومی را هر چه جنایتکارانه تر سبک می‌سازد. در خیلی موارد دولت از آن روی که کل مالیات ها و دارائی های حاصل سلاخی معاش کارگران را به چالش روند افت نرخ سودها یا خارج ساختن سرمایه ها از بحران اختصاص داده است، از موجودی کافی برای نجات همه غول های بحران زده برخوردار نیست. این حالت فراوان اتفاق می‌افتد اما «چه غم از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان» در چنین شرایطی دولت بسیار شتابان به حساب طبقه کارگر خود را بدهکار این غول ها می‌سازد. از سیستم بانکی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و انبوه مؤسسات غول پیکر مالی وام می‌گیرد. وام ها را صرف نجات سرمایه ها می‌کند و همزمان عظیم ترین یورشها را علیه نان شب، آموزش، درمان، هست و نیست کارگران سازماندهی می‌نماید. به اقلام بدهی دولت ها نگاه کنیم.

دلار امریکا

بدهکاری های خارجی دولت ها

نام کشور	میزان بدهی	نام کشور	میزان بدهی
ایالات متحده امریکا	19 019 300 000 000	بریتانیا	8 475 956 000 000
فرانسه	5 689 745 000 000	آلمان	5 398 267 000 000
هلند	4 510 400 000 000	لوکزامبورگ	4 113 419 000 000
ژاپن	3 586 817 000 000	ایتالیا	2 510 690 000 000
ایرلند	2 384 247 000 000	اسپانیا	2 259 127 000 000
کانادا	1 931 900 000 000	سوئیس	1 820 695 000 000
چین	1 710 625 000 000		

منبع: سازمان ملل متحد

مشاهده می شود که عظیم ترین غول اقتصادی دنیای سرمایه داری یعنی ایالات متحده آمریکا بیش از 19 تریلیون دلار آمریکا فقط خود را بدهکار سیستم بانکی بین المللی ساخته است. پس از آن بریتانیا با بیش از 8 تریلیون دلار، فرانسه حدود 6 تریلیون دلار، آلمان بیش از 5 تریلیون دلار و هلند نزدیک به 5 تریلیون دلار در مقام های بعدی قرار دارند. کل این دولت ها، دلار به دلار اقلام کهکشانی و سرگیجه آور بالا را به حساب طبقه کارگر از پیش تسلیم سرمایه داران، سرمایه اجتماعی یا طبقه سرمایه دار نموده اند. نسلهای متوالی توده های کارگر دنیا را بدهکار سرمایه جهانی ساخته اند تا سرمایه از این طریق باقی ماند و میلیاردها کارگر جهان هر ثانیه بیش از ثانیه قبل در باتلاق فقر و فلاکت و گرسنگی و بی دارویی و بی درمانی و بی آموزشی غرق شوند. ریشه تعطیل مدارس، برچیدن بیمارستان ها، انحلال روزافزون مراکز نگهداری پیران و معلولان و هزاران فاجعه فزاینده دیگر در اینجا قرار دارد. سری به بازار بورس بزنیم. قدرت اعجاز سرمایه برای پالایش درونی خود در یک سو و سرشکن سازی بحرانها بر زندگی طبقه کارگر در سوی دیگر در اینجا بیش از همه جاهای دیگر است. مکانیسم شرکت های سهامی و توزیع اوراق سهام مقدم بر هر چیز کل سرمایه های کوچک فاقد توان پیش ریز در حوزه های اقتصادی بزرگ در سطح بین المللی را با جلب خودپوی رضایت صاحبان آنها به کمترین میزان سود، در اختیار تراست های کوه پیکر صنعتی و مالی قرار می دهد. نتیجه این کار چنان است که به طورمثال غول اطلاعاتی افسانه ای و سرکشی مانند اپل یا مایکروسافت ارقام کوه آسای سرمایه را از دهها میلیون مجاری مختلف به سوی خود سرازیر می کند، این سرمایه ها را به قبول نازلترین نرخ سود متقاعد می نماید و سپس با پیش ریز این حجم اختاپوسی سرمایه در سودآورترین قلمروها رودهای پرخروش سود را وارد دریای آز خود می گرداند. بازار بورس در این گذر مؤثرترین نقش را در خنثی سازی گرایش رو به افت نرخ سود برای بخش مسلط سرمایه جهانی بازی می کند. به بیان دقیق تر، همان بخشی از سرمایه را که به دلیل سیر رو به اوج ترکیب ارگانیک، بیش از همه بخش ها در معرض سقوط نرخ سود و وقوع سونامی وار بحران است توان مقابله با تنزل نرخ سود و تحمل بحران تفویض می کند. یک نکته بسیار اساسی در اینجا آنست که سهم عظیمی از ارقام غول آسای واریز شده به حساب این تراستها نه سرمایه متعلق به سرمایه داران کوچک، بلکه اندوخته های اندک لایه ای از طبقه کارگر برای ترمیم و تکمیل هزینه های معیشتی خویش است. جمعیت قابل توجهی از کارگران اروپا، آمریکا یا جاهای دیگر، در شرایط و انفسای موجود، در دوره زمینگیری جنبش ضد سرمایه داری پرولتاریا، راه مقابله با فقر را در این جسته اند که حصه ای از هزینه معاش روزمره فرزندانشان را صرف خرید اوراق سهام کنند تا شاید سود ناشی از آن را وجه الضمان بهبود زندگی خود سازند!!! راهکار این کارگران صرفا کندن تونلی برای بازگرداندن یک بخش از کار لازم یا بهای ثمن بخش نیروی کار خود به حساب سرمایه داران و افزودن بر سرمایه آنان است. بازار بورس این نقش را برای سرمایه جهانی بازی می کند و متناسب با پویه افت نرخ سودها، کل اندوخته های این جمعیت طبقه کارگر دنیا را راهی حساب سود سرمایه داران می سازد. نقش دیگر این امامزاده پراعجاز، پالایش معجزه آسای سرمایه در شرایط طلوع رخساره های بحران است. پیش تر گفتیم که بحران در گذشته های دور، ورشکستگی گسترده سرمایه داران فاقد قدرت رقابت را همراه داشت و با وقوع هر بحران خیل کثیری از مالکان سرمایه های خرد یا متوسط میدان انباشت را رها می کردند، مجبور به حراج مایملک خود می شدند و هرچه داشتند در سرمایه های متعلق به رقبای نیرومند ادغام می گردید. سرمایه جهانی در شرایط حاضر نیازی به این نوع پالایش ها نمی بیند. بازار بورس هر روز با رجوع به اخبار مربوط به زیان این یا آن کمپانی مهم، به طرفه العینی هر میزان که لازم ببیند، بدون هیچ نیاز به اعلام و اطلاع، سهام مالکیت سرمایه داران خرد را عملا و روئین ملغی و تمامی دارائی آن ها را هبه ترمیم سود تراست ها، کارتلهای مالی، غول های صنعتی و سرمایه های عظیم می نماید.

به نقش بانک ها هم باید نگاهی انداخت. بانک ها تا همین اواخر، چه مستقیم و چه غیرمستقیم با پرداخت وام به اشخاص یا نهادها اهرم بسیار مهم سرریز سرمایه به مجاری انباشت بودند. تمامی آن ها حتی بانک های کوچک و زیر مجموعه، در سطوح مختلف، سهامدار صدرنشین کارتل ها و کمپانی های سترگ صنعتی و مالی را تشکیل داده و می دهند. بانکها با این کار، با کاهش هزینه تشکیل بخش های مختلف سرمایه، به افزایش نرخ اضافه ارزش ها و سودها کمک رسانده و می رسانند. سرمایه داران و شرکت های بزرگ سرمایه گذاری، ارقام نجومی سرمایه را با بهره خیلی ناچیز از بانکها دریافت و در سودآورترین عرصه ها پیش ریز می کردند یا می کنند. در طول دهه های اخیر نقش مهم دیگری بر فونکسیون این مؤسسات اضافه گردیده است. تأمین، تهیه و تشکیل سرمایه برای سرمایه داران زیر نام وام اما بدون هیچ دینار بهره، رسالت جدید آنها است. صاحبان سرمایه تا هر کجا که بخواهند کوه سرمایه های آزاد متراکم شده در بانکها را خارج و راهی انباشت در حوزه های مختلف می سازند. در قبال تملک این سرمایه ها هیچ سودی نمی پردازند، با فراغ بال استثمار هر چه کوبنده تر و وحشیانه تر نیروی کار را برنامه ریزی می کنند و پیش می برند. سرمایه جهانی در کنار کل اهرم ها از این طریق نیز برای «محبوس» ساختن یا سودآور نمودن بخش کهکشانی آزاد و فاقد چشم انداز پیش ریزش تقلا می نماید. سیاست و کارکردی که به نوبه خود اهرمی برای چالش سیر رو به افت نرخ سود است. سرمایه در سده اخیر، کل این فرگشت ها، چاره جوئیها، راه حل پردازیها، مکانیسم آفرینی ها و ساز و برگ تراشی ها را به صورت خودپو در چرخه ارزش افزائی خود خلق نموده و روتین کرده است تا به کمک آن ها باقی ماند، نمی توان منکر شد که موفق هم بوده است، به این معنی که هنوز باقی است و بشریت را قربانی این بقا کرده است. بحث اما بر سر ادامه حی و حاضر این روند است. کل شواهد، همه آنچه رخ داده است و حاصل تمامی این رخدادها یک واقعیت را بسیار لخت و عور بانگ می زند، این واقعیت که نظام سرمایه داری به رغم به کارگیری تمامی ظرفیت ها، ذخیره ها، توانائی ها یا آنچه که در هستی خود قابل احیاء، کاربرد و اعمال دارد باز هم نفس زنان، فرتوت، فرسوده و مضمحل امروزش را به فردا می رساند و فقط به این دلیل می رساند که بشریت را به گونه رعب انگیزی تباہ و نابود می سازد. قرنی است که رشد سرمایه داری دیگر انکشاف مادی تاریخ نیست، کاملاً بالعکس پویه زوال و اضمحلال واقعی انسان است. رابطه خرید و فروش نیروی کار بازتولید می شود و می بالد اما به جای کار صرفاً بیکاری می زاید، به جای آبادانی فقط ویرانی می آفریند، به جای چالش بحران فقط بحران های کوبنده تر راه می اندازد، به جای دارو و درمان طوفان مرگ برپا می سازد، به جای آموزشگاه، میلیون، میلیون کودک را از مدرسه بیرون و راهی دخمه های تیره تولید سود می کند. انباشت سرمایه تا سقف کهکشان بالارفته است، در فاصله سالهای 2014 تا 2018 بالغ بر 8 تریلیون دلار امریکا سرمایه الحاقی پیش ریز شده است. میزان این پیش ریز الحاقی فقط در سال 2015 سر به 2 تریلیون دلار سائیده است اما حاصل آن نه هیچ وجب آبادی که فقط برهوت سازی هر چه بیشتر کره خاکی بوده است. در هر کدام این سالها رقمی حدود 1400 تا 2000 میلیارد دلار بر حجم سرمایه موجود جهان اضافه گردیده است اما این سرمایه گذارها نه فقط از شمار بیکاران نفرین شده دنیا هیچ نکاسته است که بیکاری میلیونی، دهها میلیونی و صدها میلیونی به ارمغان آورده است. سیر تصاعدی انفجارآمیز پیش ریز سرمایه ها در همین راستا و بر همین مبنی، متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی را بیش از تمامی دوره های دیگر تاریخ سرعت بخشیده است، بحران آفرینی تولید سرمایه داری را شدت، عمق، وسعت داده است. تهاجم هولوکاست گونه نظام بردگی مزدی به آخرین بازمانده های معیشتی میلیاردها کارگر را روزافزون ساخته است. ابعاد گرسنگی، فقر، آوارگی، بیماری، فلاکت، فساد و مرگ و میر ناشی از فقر و تنگدستی را کهکشانی تر کرده است. سرمایه داری توفش بحران ها را در ساختار هستی خود تحمل نموده است فقط از این طریق که بحران را بمب وار بر سر 5 میلیارد کارگر فرو باریده است.

تا شروع سده پیش، سرمایه با صدور خود، از قطب های پیشرفته تر صنعتی و مالی به قاره ها و حوزه های دیگر دنیا، همچنان شکلی از استثمار را جایگزین شکلی دیگر می نمود، رابطه خرید و فروش نیروی کار را جای مناسبات فئودالی می نشاند، طوفان خانه خرابی راه می انداخت، در همان حال خانه خرابان را برده مزدی می کرد و در همین سطح نوید فریب آمیز زندگی می داد. در تاریکی زارهای قرون وسطی تیر چراغ برق می کاشت، در کنار مسجد و کنشت و کلیسا، سنگ بنای این یا آن دبستان می چید، در صیدانداز ناقوس، اذان و موعظه راهب، بساط درس فیزیک، پزشکی، اقتصاد و علوم آزمایشگاهی پهن می نمود. بر منبر بربریت آوای «مدنیت» دروغین سرمایه مدار سر می داد، شوره زارها را محل سلاخی نیروی کار، اما کشتزار صنعتی می کرد، استثمار نیروی کار شبه رایگان را لعاب تولید اشتغال می زد. بیگاری دوره های طاعون بار برده داری و ارباب - رعیتی را با نرخ استثمارهای کاپیتالستی کنار شهرهای چراغانی دارای آب لوله کشی و درمانگاه تعویض می نمود، سرمایه در همین راستا و رفع و اثبات ها، با صدور خود، فریب زندگی بهتر، آینده روشن تر می زاد و القاء کرد، بخشی از بورژوازی را سوار موج انباشت، قهرمان شنا در اقیانوس عظیم توهم استثمارشوندگان می نمود. لومباها، نکرومه ها، سوکارنوها، مصدق ها، ناصرها، مندلاها، کیم ایل سونگها، هوشی مین ها، مائوها، کاستروها و آئنده ها را قدرت سترگ فریبکاری تفویض می کرد، امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی ابداع می نمود، کمونیسم بورژوائی و اردوگاهی را مجال میدان داری می داد و خیلی کارهای دیگر می کرد. صدور سرمایه و توسعه سرمایه داری روزگار درازی است که ظرفیت این کارها را هم از دست داده است. تا چند سال پیش به صورت سالانه حدود یک و نیم تریلیون دلار امریکا سرمایه به حوزه های مختلف جهان صادر می گردید. نتیجه اش مطابق معمول سوای گسترش هولناک فقر، بیکاری، بی آبی، بی داروئی، آوارگی و سایر مصیبت ها هیچ چیز نبود. گفتنی است که سرمایه با غرش روزافزون بحران ها، توان تداوم پیش ریز خود را نیز به شکل بسیار چشمگیری از دست داده است. آنکتاد (کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل) در گزارش سالانه خود تصریح می کند که سرمایه گذاری مستقیم خارجی در سال 2017 حدود 23% کاهش داشته است. روند این کاهش کاملاً شتاب آلود است. به گونه ای که از حدود 2 تریلیون دلار در سال 2015 به یک تریلیون و صد و هشتاد و هشت میلیارد دلار در سال 2018 رسیده است. واقعیت آنست که چالش بحران، تنها نقشی است که شاخص تاریخی هستی سرمایه داری شده است و سرمایه در پروسه این چالش فقط گرسنگی، فلاکت، بیکاری، بی خانمانی، اعتیاد، فساد، خرافه، جهل تولید می کند، خمینی ها، ابوبکر بغدادیها، نتانیاها، بوش ها، خامنه ایها، بولسوناروها، ترامپ ها، لوپن ها، طالبان ها، داعش ها، القاعده ها، بوکوحرام ها و جبهة النصره ها متولد می سازد.

به سراغ هدف و نکته محوری بحث رویم اما برای این کار باید حرفهای خود را تیتروار مرور کنیم. تولید سرمایه داری به لحاظ انسان ستیزی، انفصال انسان از کار و تولید، ساقط سازی بشر از هر میزان دخالت در تعیین سرنوشت کار و تولید و زندگی، خودبیگانه کردن انسانها، مسخ، انجماد، متحجر سازی و خاکسپاری بشر در چرخه ارزش افزائی سرمایه، کفن و دفن قدرت شعور، اراده و نیروی تشخیص آدمها در نیازهای خودگستری سرمایه، جایگزینی روابط انسانها با مراودات اشیاء، زبون، ذلیل و بی اراده کردن انسان در مقابل محصول کار و تولیدش، شیئیت بشر و قدرت قاهر نمودن اشیاء، آری در همه این ها، دست تمامی شکل های تولید پیشین را از پشت بست. این نظام فاجعه بارترین میزان شستشوی مغزی و مهندسی افکار را بر توده زیر فشار استثمار تحمیل کرد. در آفرینش گرسنگی، فقر، آوارگی، ستمکشی، فلاکت، قتل عام آزادیهای انسانی، جنگ افروزی و هولوکاست آفرینی، ذبح عظیم بشریت در پای سرمایه، انهدام و تباهی طبیعت یا آلودگی های رعب انگیز زیست محیطی، بمباران حقوق، اختیارات و آزادنشی بشر، تاریخ را فاجعه باران کرد. با بحرانهای سرشتی و ویرانی آفرین خود، لحظه به لحظه ابعاد آوار این بلیه ها بر زندگی کارگران را صد چندان ساخت.

سرمایه داری با همین بنمایه و ماهیت در پویه انکشاف خود، سیاهی زار قرون وسطی را با صنعت مدرن، مدنیت، حقوق، قانون و نظم پاسدار بردگی مزدی جایگزین نمود. روز به روز فشار استثمار نیروی کار را بالا برد و در این راستا از همان آغاز، جنگ بردگان مزدی علیه سرمایه را جدال بالنده، شکوفا و نطفه واقعی رخدادهای تاریخساز عصر کرد. جنبش کارگری پرشکوه ترین میدان داری ها را علیه شدت استثمار، آزادی کشی و حق ستیزی بربرمنشانه سرمایه به نمایش نهاد. سرمایه داری در هر کجا که بالید آماج، قهر، مبارزه، اعتصاب، شورش و طغیان توده های کارگر شد. همزمان عظیم ترین و حیرت انگیزترین انقلابات صنعتی، علمی، تکنولوژیک و اطلاعاتی را پدید آورد. بارآوری کار را به اوج برد، با این کار ترکیب ارگانیک سرمایه را به گونه ای وحشتناک افزایش داد. ابعاد بحران خیزی ذاتی خود و دامنه ویرانی آفرینی بحرانا را انفجارآمیز نمود. رابطه خرید و فروش نیروی کار به سراسر جهان روز شاخ و برگ کشید. کل کره ارض حوزه صدور و پیش ریز سرمایه شد. قطب های صنعتی و پیشرفته سرمایه داری بر عظیم ترین سهم اضافه ارزش های حاصل استثمار پرولتاریای بین المللی دست یافتند و به یمن این مائده فناپذیر استثمارگرانه و زمینی توان آن را یافتند که فشار مرگبار استثمار بخشی از طبقه کارگر را پائین آرند و در مقابل برخی خواستهای محقر این بخش عقب نشینی کنند. همپیوند این روند، انکشاف شتابان سرمایه داری در آسیا، افریقا، امریکای لاتین و همه دنیا، با نقش برتر و مستولی غولهای عظیم سرمایه، مجادلات درون بورژوازی کشورها و اثرگذاری فاجعه بار جدالها بر جنبش کارگری جوامع را به دنبال آورد. رخدادی که حاصل شوم آن عروج و یکه تازی رفرمیسم میلیتانت و چپ نمای بورژوازی شد. جنبش کارگری جهانی از همه سو توسط سرمایه بمباران شد. سرکوب فکری و فیزیکی توسط نهادهای قدرت سرمایه و بورژوازی حاکم، توسط رفرمیسم راست اتحادیه ای، توسط رفرمیسم گمراه ساز چپ نما، همه با هم، پهلو به پهلو، همگن اما با ظواهر و ژست های متفاوت، حتی متضاد و متعارض، بر سر این جنبش آوار گردید. کارزار ضد سرمایه داری تودهای کارگر در سراسر دنیا زمین گیر شد، های و هوی سراسر فریب دولت رفاه در یک سوی و غریو پرتین امپریالیسم ستیزی خلقی و دموکراسی طلبی منحن بورژوائی در سوی دیگر جای شور و خروش پیکار ضد بردگی مزدی طبقه کارگر را پر کرد. سرمایه داری به این فتوحات دست یافت اما درست همپیوند، همراز و همگن با این رخدادها، تضادهای سرشتی و سرکش این نظام راه خود پیمود، کوبنده تر، مخرب تر، سرکش تر و چالش ناپذیرتر شد. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح جهانی، به ستیغ رسید. بحران ها وقوع ادواری را با ضیافت همزیست و همیشگی در چرخه تولید جایگزین کردند. سرمایه داری در نیمه دوم قرن بیستم وارد فاز کاملاً تازه ای گردید. مقابله با بحران و راه اندازی سونامی فقر، گرسنگی، بیکاری، بی خانمانی، جنگ و هولوکاست علیه بشریت کارگر برای تحقق این مقابله، یگانه شاخص هویت نمای این نظام شد.

در چنین شرایطی و در پیچ و خم چنین توفانی، آنچه دیگر هیچ محلی از اعراب نخواهد داشت، باقی ماندن آشیانه برای پناه گیری جغدهای جوراجور رفرمیسم است. بحث بر سر مرگ و میر یا محو شدن رفرمیسم نیست. سخن آنست که هر دو جبهه رفرمیسم تمامی پایه های مادی و اقتصادی بقای خود را از دست داده اند. رفرمیسم طفیلی زشتی است که از سرمایه غذا می گیرد، در موقعیتی که سرمایه داری همه بود و نبودش در چالش بحران خلاصه می شود و برای این چالش بشریت را قربانی می گیرد سفینه عمر رفرمیسم نیز غرق در گرداب است. در جهانی که سرمایه قدرت قاهر و مستولی بر دورترین روستاها و واحه های مسکونی و غیرمسکونی است، جای چندانی برای میداننداری رفرمیسم چپ با هیاهوی امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، کمونیسم بورژوائی و دموکراسی طلبی خلقی وجود ندارد، معضل رفرمیسم راست اتحادیه ای از این هم پیچیده تر و ناگشودنی تر است. سرمایه نه فقط واژه رفاه را به گلوله می بندد که تمامی آنچه را روزی روزگاری در مقابل طغیان رادیکال توده های کارگر از دست هشته است بازپس می گیرد. دوران جنگ واقعی

دو طبقه اساسی جامعه و جهان موجود در آستانه طلوع است. «یا رومی روم یا زندگی زنگ» یا در توپخانه سرمایه آماده شلیک به موج پیکار کارگران و یا در سنگر کارزار شورائی و ضد کار مزدی طبقه کارگر شعله افروز مبارزه طبقاتی و جنگ رهائی انسان، راه سومی باقی مانده است. رفرمیست ها از هیچ قماش، با هیچ صف بندی و هیچ بیرق، ساز و برگ بافتن فریب ندارند. یک نکته مهم به پایان بحث مانده است. آیا زلزله در پایه های مادی رفرمیسم به خودی خود، بشارت از شکوفائی و بالندگی رویکرد ضد سرمایه داری با دورنمای لغو کار مزدی می دهد؟! حاشا و کلا!!، قطعاً چنین نخواهد بود. ریزش و فروپاشی زمینه های اقتصادی میداناری راهبردها، افکار و عملکردها با افول و زمین گیری گسترده اجتماعی آنها عین هم و در انطباق با همدیگر نیستند، فنودالیسم قرنها است مضمحل شده است اما فرارسته های فکری، فرهنگی، اخلاقی و عقیدتی آن هنوز هم اینجا و آنجا در گشت و گذار است. در جهنم گند و خون سرمایه داری ایران هیچ گاه به هیچ میزان پایه های مادی رفرمیسم راست سندیکالیستی نبالیده و جان نگرفته است، اما در تمامی صد سال اخیر سایه این جهتگیری منحط سرمایه پرست بر سر توده های کارگر سنگین بوده است. همین حالا هم افراد زیادی در میان کارگران دو پایشان را در یک کفش محکم بر زمین می کوبند که «سرمایه داری به ذات خود ندارد عیبی!!» همه عیب و ایرادها در اسلامی بودن و ایرانی بودن آنست!!! نسخه آنها برای علاج همه دردهای طبقه کارگر نیز این است که باید پشت سر بورژوازی مدرن اندیشمند و غیردینی دست به کار جایگزینی نوع ایرانی سرمایه داری با جنس غربی آن گردند!!! سرمایه رفرمیسم را به فضای فکر، شعور و شناخت توده های کارگر در سراسر دنیا پمپاژ کرده و پمپاژ می کند. راهبردهای فرساینده، کاهنده و انحطاط انگیز رفرمیستی مسلماً مدت ها در درون جنبش کارگری باقی خواهد ماند. با همه اینها جای هیچ تردیدی نیست که زوال پایه های مادی رفرمیسم می تواند به هموارسازی راه بالیدن رویکرد ضد سرمایه داری کمک رساند. راهبرد، فکر، افق و راه حل از آسمان نمی بارد، از زمین زندگی می جوشد، «این آگاهی نیست که زندگی را تعیین می کند، زندگی است که آگاهی را می سازد» وقتی که سرمایه داری همه راههای زندگی را بر میلیاردها کارگر می بندد، کل مایحتاج زیستی آنها را آکنده از سموم بیماری زا می کند، گرسنگی، فقر، آوارگی، بیخانمانی، تبعیضات جنایتکارانه جنسی و سایر مصائب مولود خویش را به اوج می برد، زمانی که این نظام قادر به تحمل هزینه رفرمیسم نیست و تمامی افقهای دروغین جایگزین سازی این الگو با آن الگوی خود را تیره و تار کرده است، در چنین شرایطی بشریت کارگر مجبور است راه فراری جوید. مجبور است این جستن ها را جنبش سازد. هیچ چیز مقدر و محتوم نیست، جستجوها می تواند سمت و سوی گوناگون گیرد. یک چیز روشن است، هیچ جهتگیری فاقد بار ضد کار مزدی هیچ گرهی از کار کارگران دنیا باز نخواهد کرد. همه این ها بانگ می زنند که 5 میلیارد کارگر کره خاکی مجبورند، کمونیسم درون جوش هستی اجتماعی و جنبش جاری خود را توان میدان داری بخشند. تشکیل صف مستقل، سازمان یافته، شورائی و سرمایه ستیز خود را پی گیرند. زمین زندگی خود را کشتزار بالیدن این کمونیسم کنند. این ها می تواند اتفاق افتد و رویکرد ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی در همین راه می جنگد.

ناصر پایدار

سپتامبر 2019